



Universiteit
Leiden
The Netherlands

Free Market and Democracy in the Developing Countries

Bayat, A.

Citation

Bayat, A. (1992). Free Market and Democracy in the Developing Countries. Retrieved from <https://hdl.handle.net/1887/9779>

Version: Not Applicable (or Unknown)

License: [Leiden University Non-exclusive license](#)

Downloaded from: <https://hdl.handle.net/1887/9779>

Note: To cite this publication please use the final published version (if applicable).

کل ساختار سیاسی به مبارزه برمی‌خاست.

اکنون باید روشن شده باشد که چرا لیبرال دموکراسی در جوامع سرمایه‌داری کمتر توسعه یافته، به ندرت پا می‌گیرد و هنگامی که به طور رسمی پذیرفته و در پیش گرفته شد، تا این اندازه سست و شکننده است. به طور کلی در کشورهای کمتر توسعه یافته، اقتصاد ضعیف (ظرفیت تولیدی پایین) است و جامعه مدنی یا وجود ندارد و یا پاره پاره است. در چنین اوضاع و احوالی اگر نیروهای مردمی پراکنده و سازمان نیافته باشند، ضعف اقتصادی راه را برای سلطه قدرت غیر دموکراتیک دولت باز می‌کند.

برای کنترل نیروهای بالقوه توده مردم و حرکت‌های خودجوش آن‌ها در برابر تضادهای نظام اقتصادی - اجتماعی که این حکومت‌ها سعی در برپایی آن دارند، یعنی سرمایه‌داری عقب افتاده (مانند نظام‌های اقتصادی - اجتماعی پاکستان در دوران زمامداری ژنرال ضیاءالحق یا ایران در زمان شاه) است که به روش‌های استبدادی حکومت روی آورده می‌شود.

آیا نظام‌های سیاسی غیردموکراتیک، یک شاخص دائمی برای جهان سوم است؟ بدون شک اقتصاد ضعیف که ویژگی بارز جهان سوم است، در جایی که فرهنگ سیاسی غنی - به شکل سنت‌های ناشی از سازمان، همبستگی و نهادهای دموکراتیک - وجود داشته باشد، مجبور به عقب‌نشینی است. تحت این شرایط، برآیند موازنه نیروها به سود دموکراسی پیش خواهد رفت. اما این گونه دموکراسی‌ها، آسیب‌پذیر و در معرض فشار و محدودیت هستند و بنابراین نمی‌توانند مدت زیادی دوام آورند. تاریخچه سرمایه‌داری در امریکا لاتین مثال خوبی در این زمینه است. اقتصادهای ضعیف که در بازار جهانی ادغام شده‌اند، با سنت‌های سازمانی و مبارزاتی در آمیخته و به دموکراسی‌های مشروط و ناپیوسته‌ای منتج شده‌اند.

البته موارد استثنائی هم وجود دارد. ممکن است گفته شود که کشورهای عرب حوزه خلیج فارس گرچه از لحاظ اقتصادی غنی هستند ولی هنوز نظام‌های سیاسی استبدادی دارند. از طرف دیگر، هند فقیر، تا اندازه‌ای از دموکراسی سیاسی پایدار برخوردار است. همچنین باید تصدیق کرد که ممکن است دلایل خاص و متفاوتی برای فقدان، شکنندگی یا موفقیت تجربه حکومت دموکراتیک در یک جامعه - از لحاظ تاریخی، فرهنگی، ژئوپلیتیک یا بین‌المللی - وجود داشته باشد که در اینجا نمی‌توان به اینگونه موارد پرداخت.

به هر حال، موارد استثنائی نافی این واقعیت نیست که دیالکتیک سرمایه‌داری / اقتصاد در برابر جامعه مدنی / دولت، در نهایت دامنه و قلمرو روشهای دموکراتیک در یک کشور را تعیین می‌کند. بدین ترتیب روشن می‌شود که دموکراسی ضرورتاً نمی‌تواند معادل بازار آزاد باشد: سرمایه‌داری عقب افتاده ممکن نیست بتواند آنگونه که سرمایه‌داری پیشرفته عمل می‌کند، دموکراسی سیاسی را دوام بخشد. با فرض ادغام شدن اقتصاد کشورهای جهان سوم در بازار جهانی، مردم جهان سوم چاره‌ای جز این ندارند که برای دستیابی به دموکراسی، جامعه مدنی را تقویت کنند. از این طریق می‌توان از خودکامگی حکومت‌های ضعیف (یعنی حکومت‌های گرفتار بحران مشروعیت) که تحت تأثیر اقتصادهای ضعیف هستند، جلوگیری کرد.

در حال نباید در باره آثار جامعه مدنی راه اغراق پیمود. همچنین نباید از دیدگاه تاریخی با آن برخورد کرد. جامعه مدنی ممکن است مطلق گرائی همان حکومتی را که خود بوجود آورده است، به نوعی منعکس سازد. کافی است به ساختار خانواده‌ها، مدارس، محل‌های کار افراد، احزاب سیاسی، نهادهای گوناگون و انجمن‌ها و موسساتی که بطور آزاد و اختیاری تشکیل شده‌اند نظر افکنیم. وجه مشخصه اینگونه نهادهای اساسی که رهبران سیاسی آینده را برای جامعه تربیت می‌کنند، غالباً پدرسالاری و مطلق گرائی است.

بنابراین استراتژی تنها نباید متوجه ایجاد یا تقویت جوامع مدنی باشد بلکه باید به امر دموکراتیک کردن آنها نیز پردازد. برای رسیدن به این هدف، اصول مسئولیت‌پذیری، استقلال رأی، همبستگی، و همچنین کارائی باید سنگ بنای سازمانهای مدنی موجود قرار گیرد. به موازات آن، و با آگاهی از اصول مشابه، باید دست به تنظیم یک استراتژی مشارکت عمومی در مناطق، جوامع، محل‌های کار، نهادهای آموزشی، و سازمانهای غیردولتی زد، بدون آنکه به دولت اجازه طفره رفتن از مسئولیت‌هایش داده شود.

□■□

■ وجود شمار زیادی از دولت‌های اقتدارگرا در جهان سوم که اقتصاد سرمایه‌داری دارند، به خودی خود نادرست بودن معادله نولیبرالی «دموکراسی = سرمایه‌داری» را ثابت می‌کند.

■ صرف مداخله دولت در اقتصاد، لزوماً نافی دموکراسی و مشارکت سیاسی مردم نیست. در کشورهای مانند سوئد و هلند که مداخله دولت در اقتصاد بسیار زیاد است، مردم نسبت به کشورهای دارای اقتصاد بازار آزاد از حقوق دموکراتیک بیشتری برخوردارند.

■ فعل و انفعال سرمایه‌داری / اقتصاد در برابر جامعه مدنی / دولت است که در پشت موفقیت، شکست، یا به زبان ساده، «کاریکاتور» لیبرال دموکراسی در جهان امروز نهفته است.

■ استراتژی دولتهای جهان سوم تنها نباید متوجه ایجاد یا تقویت جوامع مدنی باشد بلکه همچنین باید به امر دموکراتیزه کردن آنها و نیز گسترش روح مشارکت عمومی پردازد. برای رسیدن به این هدف، سازمانهای مدنی باید بر پایه اصول مسئولیت‌پذیری، استقلال رأی، همبستگی و همچنین کارائی بنا شود.

واقعیت این است که دموکراسی کنونی غرب به سادگی نتیجه سرمایه‌داری پیشرفته نیست. بلکه همچنین حاصل پایداری و مبارزات اجتماعی مستمر اتحادیه‌ها، زنان، مدافعان فعال حقوق بشر و حقوق مدنی، طرفداران محیط زیست، گروههای مذهبی پیشرو، مصرف‌کنندگان و جوانان است. این‌ها که نام بردیم، اندکی از نهادهای بسیار در جامعه مدنی هستند. همین فعل و انفعالات سرمایه‌داری / اقتصاد در برابر جامعه مدنی / دولت است که به نظر من در پشت موفقیت، شکست یا به بیان ساده، «کاریکاتور» لیبرال دموکراسی در جهان امروز نهفته است. در یک اقتصاد نیرومند با نظام سرمایه‌داری پیشرفته، امکانات به مراتب بهتری برای یک ساختار دموکراتیک با ثبات (لیبرال) وجود دارد. زیرا ظرفیت تولیدی بالا، بطور کلی نظام را قادر می‌سازد که برای توده مردم، سطح زندگی نسبتاً بهتری، هرچند همراه با نابرابری، فراهم آورد. همچنین، ظرفیت تولیدی بالا، به نظام این توانایی را می‌بخشد که در مواقع حساس در برابر نوسانات ناشی از مبارزات اجتماعی و اقتصادی توده مردم پایداری کند. بنابراین اتفاقی نیست که تقریباً همه جوامع سرمایه‌داری پیشرفته در دستیابی به لیبرال دموکراسی موفق بوده‌اند، مگر در مواقع بحرانی که برخی اقدامات ضددموکراتیک در پیش گرفته شده است (به عنوان مثال، رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰ و بیدایش فاشیسم، یا در این اواخر، وضع محدودیت‌هایی در مورد حقوق اتحادیه‌های کارگری در بریتانیا در اوایل دهه ۱۹۸۰ به علت فشارهای اقتصادی و مقاومت اتحادیه‌ها).

مردم در یک جامعه مدنی نیرومند و دموکراتیک، برخوردار از سنت زندگی مبتنی بر مشارکت و سازمان‌های نه چندان قدیمی، به احتمال زیاد در مقابل روش‌های غیردموکراتیک که به دلایل اقتصادی یا غیراقتصادی توسط دولت اتخاذ می‌شود، مقاومت می‌کنند.

جامعه لهستان در زمان سلطه کمونیسم، مورد خوبی در این زمینه است. با وجود آن که جامعه در چنگال حزب کمونیست بود، جامعه مدنی خود را همچنان سرپا نگهداشته بود، هر زمان یکبار خود را در سطح ملی نشان می‌داد و ملاً با

دموکراسی و بازار آزاد در جهان سوم

■ نوشته: دکتر آصف بیات
استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه قاهره

■ در پی فروپاشی بلوک سوسیالیست سابق، دور بی‌سابقه‌ای از بحث درباره دموکراسی آغاز گردیده است. گذشته از معدودی دولت‌ها و جنبش‌ها، بحث پیرامون دموکراسی میان گروه‌های ایدئولوژیکی متفاوت از راست تا چپ در غرب، شرق و جنوب دنیا جریان دارد. این مباحثات با عملی شدن برخی از اصول لیبرال دموکراسی، مانند انتخابات آزاد و سیستم‌های چند حزبی، در دولت‌های استبدادی سابق در شرق و جهان سوم، همزمان شده است.

بحث فزاینده درباره دموکراسی و کاربست آن، ظاهراً مبتنی بر سه اصل اساسی است. نخست اینکه دموکراسی تقریباً یکسره از روی نسخه لیبرال درک می‌شود و بطور کلی در نظام چند حزبی و انتخابات آزاد نمود می‌یابد. از این دیدگاه، معیارهای «حقوق بشر» و «مشارکت» تنها به حوزه سیاست و حکومت محدود می‌گردد و به ندرت در تصمیم‌گیری اقتصادی کاربرد پیدا می‌کند. این امر تلویحاً بدان معناست که هیچ جانشینی برای لیبرال دموکراسی وجود ندارد. دوم اینکه لیبرال دموکراسی به گونه فلسفی و مجرد مورد توجه قرار می‌گیرد؛ بطور خلاصه، لیبرال دموکراسی برای همه ضروری است. این گونه رژیم سیاسی می‌تواند بدو توسط سیاستمداران متعهد، اندیشمندان روشنفکرو یک رهبری داهیانه ایجاد گردد. نتیجه‌ای که گرفته می‌شود اینست که دولت‌های غیر دموکراتیک از رهبران سیاسی بد نشأت می‌گیرند. سوم اینکه دموکراسی تنها در کشوری می‌تواند تحقق یابد که شرایط بازار آزاد در آن موجود باشد. به عبارت دیگر، سرمایه‌داری پیش نیاز یک نظام دموکراتیک تلقی می‌گردد. این فرض‌ها زیربنای مفهومی از دموکراسی است که در طیف دیدگاه‌های سیاسی از سوی جناح راست مورد پشتیبانی قرار می‌گیرد.

گفتن اینکه دموکراسی و آزادی معادل سرمایه‌داری است، تازگی ندارد. برای سال‌ها اقتصاددانان نئولیبرال، از «فریدمن» گرفته تا «هابس» و «توزیک»، از این اندیشه دفاع کرده‌اند. ولی وقوع تحولات اخیر در کشورهای کمونیستی سابق به بحث مذکور تحرك تازه‌ای بخشیده است.

ویژگی‌های ساختاری دولتهای سوسیالیست سابق، مانند ویژگی‌های ساختاری برخی از دولتهای جهان سوم (مانند موزامبیک و آنگولا) اجرای هرگونه روش دموکراتیک را با مشکل مواجه ساخته بود و در حالی که مفهوم لیبرالی دموکراسی در زمینه‌های ایدئولوژیکی مردود شمرده می‌شد، نظام

سیاسی تک حزبی دامنه مشارکت عمومی در صحنه سیاسی را محدود می‌ساخت. همچنین مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی نیز ناچیز بود زیرا تصمیمات به صورت متمرکز بوسیله دولت اتخاذ می‌شد و مدیران بنگاه‌های اقتصادی سهم اندکی در این زمینه داشتند، به همین ترتیب، رژیم‌های مردمی در جهان سوم (مانند تانزانیا، کنیا، زامبیا، مصر در زمان جمال عبدالناصر، پرو و...) نیز گرایش به محدود کردن مشارکت سیاسی مردم داشتند. با آنکه این رژیم‌ها می‌خواستند برخی زمینه‌های مشارکت عمومی را از طریق بسیج مردم فراهم کنند، ضمناً همواره می‌کوشیدند سازمانهای مردمی را با ساختار دولت درآمیزند. بطور خلاصه رژیم‌های مردمی مایلند بسیج از نوع وابسته را که بازیگران در آن فاقد استقلال هستند تشویق کنند.

بنابر استدلال فوق، گذار از «سوسیالیسم دولتی» و «توده‌گرایی» به نظام بازار آزاد، ظاهراً راه را برای دموکراسی می‌گشاید، ولی به هرحال این راه راست و درستی نیست.

وجود شمار زیادی از دولت‌های اقتدارگرا در جهان سوم که دارای اقتصاد سرمایه‌داری هستند، به خودی خود نادرست بودن معادله نئولیبرالی «دموکراسی = سرمایه‌داری» را ثابت می‌کند. نئولیبرال‌ها تاکنون غالباً در مورد آزادی «واقعی» بازار در این اقتصادها ابراز تردید کرده‌اند و استدلالشان اینست که دولت اقتصاد را به نحو چشمگیری زیر سلطه خود درآورده، و به دنبال آن، دامنه مشارکت سیاسی مردم را محدود ساخته است.

در هر حال نکته اصلی اینست که صرف مداخله دولت در اقتصاد، ضرورتاً نافی دموکراسی و مشارکت سیاسی واقعی نیست. چنین به نظر می‌رسد که در کشورهایی مانند سوئد و هلند که مداخله دولت در اقتصاد بسیار زیاد است، مردم نسبت به کشورهای دارای اقتصاد بازار آزاد از حقوق دموکراتیک بیشتری برخوردارند. چیزی که نئولیبرال‌ها در تحلیل خود منظور نداشته‌اند اولاً طبیعت سرمایه‌داری در کشورهای توسعه نیافته و ثانیاً میزان تلاش و مبارزه اجتماعی در این کشورهاست. این موضوع تا حدودی توسط جناح چپ‌گرا در بحث پیرامون دموکراسی مطرح شده است.

بر اساس نوشته «سمیرامین» (ن: ک: هفته‌نامه الاهرام، پنجم مارس ۱۹۹۲)، به عنوان مثال، سرشت وابسته سرمایه‌داری در کشورهای جهان سوم، مانع عمده‌ای در راه دستیابی به دموکراسی محسوب می‌شود: «در اینجا دموکراسی با نیازهای توسعه سرمایه‌دارانه ناسازگار است». تا زمانی که کشورهای جهان سوم پیوند خود با «مرکز سرمایه‌داری» را حفظ کنند، راه نجاتی وجود نخواهد داشت و هرگونه تلاش برای دموکراتیک کردن نظام سیاسی، از حد ترسیم «کاریکاتوری از دموکراسی بورژوائی» فراتر نخواهد رفت. به نظر سمیرامین، چاره در آنست که وراى سرمایه‌داری، به مسائل مربوط به رهایی ملی و پیشرفت اجتماعی پرداخته شود. (مفهوم کاملاً متفاوتی از دموکراسی). سمیرامین، موضوع سرشت سرمایه‌داری در جهان سوم، یعنی وابستگی و عقب‌ماندگی آن، قلمرو محدود لیبرال دموکراسی و فشارهایی که توسط نیروهای خارجی تحمیل می‌شود، همگی را به عنوان نکاتی بسیار مهم در نظر می‌گیرد.

به هرحال از نظر من ایرادهایی به پیشنهادهای «سمیرامین» وارد است. اول این که انتقاد «امین» از معادله «بازار = دموکراسی» تنها ناظر به حالتی است که دموکراسی فقط بر اساس تساوی حقوق و آزادی‌های فردی درک نمی‌شود، بلکه همچنین مسئله «برابری» مورد نظر است. اما نئولیبرال‌ها هیچگاه ادعا نکرده‌اند که سرمایه‌داری متحرک به «برابری» می‌شود، بلکه معتقدند که نابرابری لازمه پیشرفت عمومی است. آن چه مورد نظر آن‌هاست، یک دموکراسی «لیبرال» یا «سیاسی» می‌باشد.

بنابراین فرضیه «سمیرامین» در برخورد با معادله مطرح شده توسط نئولیبرال‌ها یعنی «بازار = دموکراسی سیاسی» موفق نیست. ثانیاً او در برداشتی که از دموکراسی دارد، تا اندازه‌ای گرفتار «ساده‌گرایی» و «عمل‌گرایی» است. به این ترتیب، دموکراسی تا حد کارویژه سرمایه‌داری، اعم از پیشرفته یا عقب‌مانده، تنزل می‌یابد. خود عوامل نیز به گونه‌ای چشمگیر در این معادله از قلم افتاده‌اند. مردم - فرهنگ، نهادها و مبارزاتشان - ظاهراً نقش زیادی در برپایی دموکراسی یا خاموش کردن فروغ آن ندارند.